



درآمد

جوان بود و بی تجربه، اما بی باک و در پی کشف حقیقت و از این رو تن به امواج سترگ انقلاب سپرد و با دوربین ابتدائی تا آنجا که دانش و آگاهی آن روزش اجازه می داد، به ثبت لحظات بزرگ ترین حماسه زندگی ملت خویش همت گمارد و توانست شاهدهی هوشیار بر مظلومیت مردمانی ایثارگر و با ایمان باشد، شاهدهی که بعدها تصاویر شگفتی را بر اساس تجارب به دست آمده از روزهای انقلاب، در عرصه های هشت سال دفاع مقدس ثبت کرد.

گفت و شنود شاهد یاران با احمد نصیر پور

نمی توانستم فلاش بزنم...

وسط میدان فیلم گرفتیم و جالب اینجاست که آن را هم ندارم .
این را هم فرستادید آن طرف ؟
نه، یک دانشجوی هنر با سینما بود از من گرفت و گفت برای ظاهر می کنم و از روی آن فیلم می سازیم . چه طور اطمینان کردید که فیلم هفده شهریور را بدهید به کسی ؟
نه، بچه محل بود و او را می شناختم. آن روز دوربین عکاسیم را دادم به او و یک دوربین فیلمبرداری سوپر هشت را امانت گرفتم که از هفده شهریور فیلم بگیرم . با این دوربین می شد تک فریم گرفت و من به عبارتی با آن ، عکاسی می کردم. با خودم فکر کردم که از تک تک آنها بعدا استفاده می کنم .

خانه ما نزدیک بهشت زهرا بود و آنجا زیاد می رفتیم . ما که ذهنیت خبری نداشتیم و بیشتر از مردم عکس می گرفتیم . قضیه بهشت زهرا برای من و دوستانم این طور بود که در آن روزها که دائما شهید می آوردند ، می رفتیم غسلخانه بهشت زهرا و از شهدا عکس می گرفتیم . یادم هست بسیاری از اطلاعات ، از جلوی همان غسلخانه به اطلاع مردم می رسید . اگر شهیدی اسمش مشخص بود که می نوشتند ، اگر هم نبود درباره اش توضیح می دادند .

متولد چه سالی هستید . عکاسی را از چه سنی و چگونه شروع کردید ؟

متولد سال ۱۳۳۸ هستم . از سال ۵۵ در دبیرستان ، با دوربین لوبیتل و بعد هم آفگورت کار را به صورت کاملا تجربی شروع کردم . به قدری علاقه داشتم که خود به خود بسیاری از تنظیمها را یاد گرفتم .

اولین عکسی که گرفتید و به صورت خاطره برایتان ماند ، کدام است .

من سال ۵۸ به سرپازی رفتم . یک سال قبل از آن و در دوره انقلاب ، عکاسی را با حادثه جوئی مخلوط کردم و هر جا که می توانستم سرک می کشیدم . اولین خاطره ای که یادم می آید ، تسخیر کلانتری نازی آباد بود که هیچ وقت هم فیلمهای آن را جایی ندیدم .

دوستان شما در مطبوعات می گویند که نگاتیو عکسهایشان را به نشریه مربوطه داده اند و در آرشیو آنجاست و چیزی در اختیار ندارند . شما که به میل خودتان و به شکل تجربی عکاسی می کردید که نمی توانید این را بگویند . من نگاتیو عکسهایم در اختیار نشریه ای نیست ، ولی آنها را فرستادم آلمان که برایم چاپ کنند و دیگر اگر شما عکسها را دیدید ، من هم دیدم !

پس برای ما فرقی نکرد . شما هم عکس ندارید . نمی دانم چه شد که دستم نرسید . اسلاید هم بود . چهار حلقه اورو بود که ارزان بود و از تمام این کلانتریها و خیلی جاها عکس گرفته بودم و فرستادم که ظاهر کنند که به دستم نرسید .

و لابد عکسهای شما از بقیه رویدادها هم به همین سرنوشت دچار شد .

بله . در هفده شهریور با یک دوربین فیلمبرداری درست

حتی یک فریم از هفده شهریور ندارید ؟
خیر . آن را هم از دست دادم .

یعنی کسی که فیلم را از شما گرفت و برد ، دیگر ندیدید ؟
چرا ، ولی گفت فیلم را از من گرفتند و از این جور حرفها . از هفده شهریور عکس که ندارید . دست کم حادثه آن روز را دقیق بر ایمان تعریف کنید .

در یک راهپیمایی اعلام کردند که روز جمعه ۱۷ شهریور در میدان ژاله جمع می شویم .

راهپیمایی قیصریه ؟

خیر . راهپیمایی دیگری بود . چون ما آن روزها ، دانشگاه زیاد می رفتیم . دقیقا یادم نیست کدام راهپیمایی بود . من دوستی داشتم به اسم حسین فاطمی که الان در نازی آباد مدرسه ای به اسم او هست . همیشه با هم می رفتیم . تیپ من یک جوری بود که همه خیال می کردند خبرنگار خارجی هستم . روز هفده شهریور با حسین دوربینی را برداشتم و رفتم میدان ژاله . یادم نمی رود که دوربین دستم بود و سرپازی می گفت ، « جلونیا ، وگر نه می زنی » جوانی بود و سر پرشور . خیلی جرئت داشتیم . نمی دانم آن همه جرئت کجارت .

شما کاملا آن حادثه را دیدید ؟

بله . حتی اولین کسی را که شهید شد و مردم ، او را برداشتند ، دیدم . دوربینم را به طرف مردم گرفته بودم و آنها پشت سرهم می گفتند ، « مستر! مستر! عکس بگیر ! ببین چه می کنند ! »

دست کم از همکارانتان خوش شانس تر بودید ، چون آنها را هم مامورها تعقیب می کردند ، هم مردم خیال می کردند مامور هستند .

بله ، هیچ وقت یادم نمی رود که با فاطمی عکسها را گرفتیم

موقعی هم که می رفتیم بهشت زهرا ، از ترس مامورها نمی شد فلاش زد . حتی یادم هست شهیدی را آورده بودند که همه بدنش را با سیگار سوزانده بودند . حتی بعضی از آنها دستهایشان از آرنج جدا شده بود . من آن روزها و موقع جنگ به نسبت حالا ترس حالم نبود .

می خریدم . خیلی عکس داشتم . آنها را به چه کسی دادم یا چه کارشان کردم ، نمی دانم . من خودم که عکاس حرفه ای نبودم . موقعی هم که می رفتیم بهشت زهرا ، از ترس مامورها نمی شد فلاش زد . حتی یادم هست شهیدی را آورده بودند که همه بدنش را با سیگار سوزانده بودند . حتی بعضی از آنها دستهایشان از آرنج جدا شده بود . من آن روزها و موقع جنگ به نسبت حالا ترس حالم نبود .

روز دوازده بهمن بهشت زهرا بودید ؟

من نتوانستم جلو بروم و امام را ببینم . بهشت زهرا یک منبع آب داشت و من به هر زحمتی بود خودم را تا بالای آن رساندم و عکسهایی را گرفتم . بعد چون امام رانمی توانستم ببینم ، از روی تلویزیون عکاسی کردم . جوانی هم واقعا عالم خودش را دارد .

شما هیچ وقت امام را از نزدیک ندیدید ؟

چرا ، بعدها در جماران عکاسی کردم . احساس شما به عنوان یک عکاس به هنگام عکس گرفتن از امام ، چه بود ؟

چهره ایشان طوری بود که هر عکاسی دوست داشت از آن عکس بگیرد . بسیار چهره زیبا و جذابی بود . یک جور فتونژنیک با ابهت . من آن پایین ایستاده بودم و یکی از دغدغه هایم این بود که همه جور دقتی را دارم از نظر نور و زاویه بندی و باقی مسائل انجام می دهم ، ولی اگر موقع ظهور ببینم که عکس درست نیفتاده ، چه باید بکنم . مثل حالا نبود که از صحنه دویست تا عکس می گیرند و بالاخره چند تایی درست در می آید . آن روز این آرزوی همیشگی من از همیشه قوی تر بود . آن موقع جوان بودم و خیلی حرفه ای نبودم . آن روزهایی که می رفتم جماران عکس بگیرم در کیهان کار می کردم .

چه سالی ؟

۶۱ ، ۶۲ بود . با سردبیرمان آقای تهرانی رفتیم و فقط یک نفر راه می دادند . آقای تهرانی گفت ، « شما بروید که می توانید عکس بگیرید . » این کار آقای تهرانی را هرگز از یاد نمی برم .

عکستان چاپ شد ؟

فکر می کنم چاپ شد و سعی می کنم برایتان پیدا کنم . شما در حوادث قم حضور داشتید ؟
قم رفتم ، ولی یک سرباز را فراری دادم . عکسهایی با جسارت را استاد ملکی گرفته اند که واقعا از نظر حضور در صحنه و شهامت ، نظیر نداشتند . ایشان همیشه نزدیک به صحنه بوده اند .



نمی دانم چه شد که نفرتم . کار داشتم ، مریض بودم . نمی دانم ، ولی او رفت و همان روز هم شهید شد . از رفتن شاه عکس دارید ؟
فکر کنم عکسهایی آن روز را هنوز داشته باشم . خدا را شکر .
آن عکس معروفی که گرفتم ، عکس همان کسی بود که اسکناسها را سوراخ و با آنها کلاه درست کرده بود و همه جا می رفت .
تحصن دانشگاه را بودید ؟
فکر می کنم بودم و از آن هم عکسی داشته باشم . چیز خاصی یاد نمی آید . آزادبهای زندانیها را یادم می آید . از دستگیری سران حکومت شاه عکس گرفتید ؟

نه ، در آنجا بیشتر عکاسان مطبوعات می رفتند .

از خاطرات روزهای تظاهرات و شهدا چیزی به یاد دارید ؟
خانه ما نزدیک بهشت زهرا بود و آنجا زیاد می رفتم . ما که ذهنیت خبری نداشتیم و بیشتر از مردم عکس می گرفتیم . قضیه بهشت زهرا برای من و دوستانم این طور بود که در آن روزها که دائما شهید می آوردند ، می رفتیم غسلخانه بهشت زهرا و از شهدا عکس می گرفتیم . یادم هست بسیاری از اطلاعات ، از جلوی همان غسلخانه به اطلاع مردم می رسید . اگر شهیدی اسمش مشخص بود که می نوشتند ، اگر هم نبود درباره اش توضیح می دادند .

عکس این شهدا را که دارید ؟
فکر می کنم داشته باشم . خیلی از عکسها را هم آن موقع که اداره پست کار می کردم و توی میدان توپخانه می فروختند و من

وبعد که حمله کردند در کوچه پسکوچه های خیابان پیروزی آمدیم و باورتان نمی شود تا خانه مان که در نازی آباد بود ، پیاده و به صورت جنگ و گریز آمدیم که نکند دوربین را از من بگیرند و فیلمها نابود شوند .

و آن وقت خودتان فیلمی را که با این زحمت گرفتید ، دو دستی تقدیم کردید که ببرند آن را گم نکنند . آن روزها که حس و حال ما این جور نبود . همه به هم اطمینان داشتیم . خانه زندگیمان راهم که دست دوست و همسایه می دادیم ، مشکلی پیش نمی آمد . روحیه مردم در روزها و سالهای اول انقلاب ، این جور که نبود . روز سیزده آبان هم جلوی دانشگاه رفتید ؟
شهید حسین فاطمی آمد دنبال من و گفت ، « بیا برویم ! »





۱۱۱



- ۱- بهمن ۵۷، حضور تظاهرکنندگان در ساختمان نیمه کاره خیابان آزادی.
- ۲- بهمن ۵۷، حضور آیت‌الله دستغیب پیشاپیش یکی از تظاهرات در شیراز.
- ۳- ۴- ۵، بهمن ۵۷، یکی از تظاهرات در خیابان و میدان آزادی.

۱۲۱



۱۳۱



۱۴۱



۱۵۱



۱۱۱

● ۱-۲. بهمن ۵۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



۱۲۱